

سخنرانی دکتر علیرضا اصغرزاده در پارلمان ایتالیا / جنبش برای دموکراسی و موانع سر راه: مورد ایران

ترجمه از متن انگلیسی: \*علیرضا جوانبخت\*

رم ۲۹ ژوئن ۲۰۱۰

\*خانم ها و آقایان\*

اجازه بدهید از برگزار کنندگان این نشست، حمایت کنندگان و نیز تمام حاضرین صمیمانه تشکر بکنم. حقیقتاً حضور در اینجا برای بحث در مورد مشکلات متعددی که جریان دموکراتیزاسیون ایران با آن مواجه می‌باشد، مایه سربلندی است.

از من خواسته شده که وضعیت کنونی جنبش ها و گرایش‌های دموکراتیک در ایران را با نگاهی به جنبش سبز بصورت فشرده مورد بحث قرار داده و برخی چالش ها و کمبود های جنبش سبز را به خصوص در ارتباط با دیگر جنبش ها از جمله جنبش ملیت های غیر فارس در ایران، زنان، کارگران، دانشجویان و جوانان مورد بحث قرار دهم. بگذارید در ابتدا این را روشن کنم که من با شما به عنوان یک ترک آذربایجانی که در ایران متولد شده، بیش از ۲۰ سال در آن کشور زندگی کرده و تحصیلات اولیه خود را در دوره رژیم سابق پهلوی و تحصیلات متوسطه خود را در دوره رژیم جاری حکومت اسلامی انجام داده است، صحبت می‌کنم. من از سال ۱۹۸۷ در کانادا اقامت کرده ام و به عنوان یک آکادمسین، نویسنده، و فعال حقوق بشر، جریان تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران را بخصوص پس از انقلاب مردمی ۱۹۷۸ بصورت پیگیر دنبال می‌کنم.

ایران و چالش گوناگونیها» (۱)، موارد عمده محرومیت و «در کتاب اخیرم تحت عنوان فشار در جامعه ایران را به تفصیل مورد بررسی قرار داده و اهمیت مبارزاتی آنها را به عنوان کانون های بالقوه برای جنبش های اجتماعی، بصورت برجسته نشان داده ام. این کانون ها شامل حوزه هایی همچون نژاد/قومیت، طبقه اجتماعی، جنسیت، زبان و مذهب می‌باشند. امروز مایلیم به اهمیت این کانون ها و نشان دادن محوریت آنها برای هر نوع تغییر پایدار در جامعه ایرانی پرداخته و همچنین به چند نقصان و عوامل عدم موفقیت جنبش سبز در همراهی و همکاری با این کانون های محرومیت و مقاومت تاکید مجددی بکنم. در مرحله اول از جنبش سکولاریسم شروع می‌کنم

\*مذهب و سکولاریسم\*

جنبش سکولاریسم در ایران کنونی یکی از مهمترین حوزه های مقاومت علیه بنیادگرایی سکولاریسم بصورت عکس العملی در مقابل شیعه گری و خمینی گری سیستم حاکم است حکومت- ایدئولوژی که حق افراد را برای برخورداری مساوی از منابع با توجه به

—جنسیت، تعلقات ائنتیکی، وابستگی مذهبی، گرایش‌های جنسی، و نظائر این نفی میکند تبدیل به یکی از کانون‌های مقاومت شده است. به این نکته تأکید میکنم که با همچون زمینه‌ای، سکولاریسم از دیدگاه ضدیت با دین تعریف نمیشود بلکه از منظر -برابر حقوقی دارندگان هر نوع مذهب، هر نوع اعتقاد معنوی/ روحانی، و یا دین ناباوران با معتقدین به دین غالب و حاکم تعریف می‌شود

سکولاریسم میتواند یک فضای دموکراتیک ایجاد کند که در آن تفاوت و تنوع بصورت ترکیب اصلی جوامع معاصر قبول میشوند. بطور مثال، تنها در یک فضای سکولار ممکن است که دانشجویانی با زمینه مذهبی و اعتقادی متفاوت با اکثریت، احساس امنیت بکنند. سکولاریسم با این درک نمیتواند به ضد مذهبی بودن و یا آتانیسم تعبیر شود. به طور ساده، سکولاریسم سیستمی است که در جهت ترجیح منافع هیچ باور مذهبی نسبت به باورهای دیگر نیست. بر اساس این دور نما، نه تنها همه جوامع و گروه‌های مذهبی در داخل یک کشور بایستی بطور مساوی از منابع موجود در آن کشور برخوردار شوند، بلکه آنهایی هم که اعتقاد دینی ندارند و یا دارای اشکال متفاوتی از اعتقادات روحانی هستند بایستی فرصتی مساوی همپای گروه غالب مذهبی داشته باشند.

از آنجا که سکولاریسم به خودی خود نمیتواند معادل دموکراسی و پیشرفت در نظر گرفته شود، مسلماً رؤیا پردازی در مورد آن نیز صحیح نیست. بصورت نمونه، ایران در دوره پهلوی‌ها، عراق در دوره صدام، مصر در زمان ناصر، و اندونزی در دوره سوهارتو، آشکارا سکولار بودند اما هیچ یک نه دموکراتیک و نه مترقی به حساب می‌آمدند.

از این قرار لزومی ندارد که سکولاریسم در ظهور خود به دشمنی با مذهب تعبیر شود. در طول تاریخ، هم بنام مذهب و هم بنام سکولاریسم جنایات و شقاوت‌هایی با ابعاد غیر قابل تصور به وقوع پیوسته‌اند. هر چند که رنج ناشی از مذهب در دوران فجایع، جنگ‌های صلیبی، و منازعات ناشی (ننگینی از قبیل دوره تفتیش عقاید (انگیزاسیون از فرقه گرائی و بنیاد گرائی مذهبی بیشتر بوده است، اما سکولاریسم نیز تجاری نظیر نازیسم و استالینیسم داشته است. به این ترتیب بایستی مراقب بود که سکولاریسم به عنوان یک ایده‌ای تصور نشود که همیشه مترادف دموکراسی، حقوق بشر، (صلح و پیشرفت میباشد. (۲)

بنا به شواهد، در حال حاضر در جامعه ایرانی یک جنبش سکولاریست جریان دارد. پارامترهای این جنبش از منظر تنوع، تعامل، عدالت اجتماعی و حق دسترسی یکسان به منابع تعریف میشوند. به چه دلیل کسی که اعتقاد به بهائیت دارد صرفاً به خاطر اعتقاد خود بایستی از حق برابر در تحصیل و فرصت‌های شغلی محروم باشد؟ چرا باید یک معلم و یا یک استاد سوسیالیست دانشگاه تنها به دلیل جهان بینی خود شغل خود را از دست بدهد؟ به چه دلیل باید یک محصل مسلمان سنی یا یهودی از امکانات

تحصیلی که در اختیار دانش آموزان شیعه قرار داده شده اند، از قبیل مکانهای عبادت، امور آموزشی و فوق برنامه ای، بطور یکسان برخوردار نباشد؟ چرا زنان و اقلیتهای جنسی بایستی بدلیل جنسیت و گرایشهای جنسی شان مورد تبعیض قرار بگیرند؟

در پاسخ به این سؤالات و دیگر پرسشهای مشخص اجتماعی است که ایرانیان زیادی به سکولاریسم به مثابه یک جایگزین پایدار برای بنیادگرایی دینی روی میاورند. با اینحال، متأسفانه خیلی از سخنگویان جنبش کنونی سبز قادر به درک این اصول بنیادین جنبش سکولار ایرانیان نمی باشند: اصولی از قبیل تنوع، بی طرفی، برابری، تساوی حقوق، عدالت اجتماعی، و شمولیت همگانی. افراد با نفوذی نظیر دکتر عبدالکریم سروش و آیت الله محسن کدیور که با جنبش سبز همراه هستند، درک انحرافی و نادرستی از سکولاریسم دارند. تعریف این اشخاص از سکولاریسم مباحثی مثل عدالت اجتماعی، تنوع، چند فرهنگی و حقوق بشر را در بر نمی گیرد. در نتیجه، خیلی از اشخاص و گروه های سکولاریست بصورت فزاینده ای شیفتگی نسبت به جنبش سبز را از دست داده و از رهبری آن فاصله میگیرند.

در عین حال می بایست اذعان کرد که جنبش سکولاریستی در ایران یک جریان واحد، تک صدا و متحدالشکل نمیباشد، بلکه با دیگر سمبل های تنوع مثل جنسیت، نژاد/قومیت، زبان، سن، و موارد دیگر تداخل دارد.

#### \*جنسیت\*

در جمهوری اسلامی ایران، حوزه جنسیت یکی از ملموسترین و حساسترین کانونهای \* تبعیض است که به ناچار به مهمترین کانون مقاومت و اعمال قدرت نیز تبدیل شده است. مدت زمان کوتاهی پس از استقرار حکومت اسلامی در ایران، حاکمان جدید «قانون حمایت خانواده» را لغو کردند، حجاب را اجباری نمودند، حد اقل سن قانونی برای ازدواج را از ۱۸ سال به ۱۳ سال تقلیل دادند، و در عین قانونی نمودن چند همسری، حق طلاق اتوماتیک بدلیل ازدواج مجدد شوهر را از زنان سلب نمودند. در همین زمینه:

آیت الله خمینی تاکید کرد  
قانون داشتن چهار زن یک قانون خیلی مترقی است و به نفع زنان میباشد چونکه»  
تعداد زنان بیشتر از مردان میباشد، زنان زیادتری نسبت به مردان متولد میشوند و مردان زیادی در جنگ ها کشته میشوند. زن به مرد نیاز دارد، چه کار میشود کرد وقتی در دنیا تعداد زنان از مردان بیشتر است؟ آیا ترجیح میدهید که این مازاد زنان روسپی شوند و یا ترجیح میدهید که آنان با مردی که دارای همسران دیگری است (ازدواج کنند؟)» (۳)

بر اساس قانون قصاص در قوانین مجازات جمهوری اسلامی، دیه یا خون بهای زنان قربانی، معادل نصف مبلغی است که برای قربانی مرد پرداخته میشود. شهادت زنان در

دادگاه تنها معادل نصف ارزش شهادت مردان است. از آنجا که قانون اسلام شهادت دو زن را معادل شهادت یک مرد میداند، زنان نمیتوانند در کار قضاوت مشارکت نمایند بدین ترتیب، از آنجا که حق زنان برای ابراز قضاوت بصورت کامل مورد تصدیق قرار نگرفته بندرت ممکن است که زنان بتوانند به کار وکالت و یا قضاوت بپردازند و با توجه به اینکه شهادت زنان به تنهایی هیچ وزن قضائی ندارد، اثبات هر نوع تجاوز، مراجعه کنید به مواد ۵، ۶، ۳۳، ۴۶، ۹۱، و ۹۲ قانون مجازات کیفری جمهوری اسلامی ایران.

یک نویسنده ایرانی مشاهدات خود را از زندانهای جمهوری اسلامی چنین توصیف کرده است:

زندانها پر از زنانی هستند که در معرض تحقیر کننده ترین و غیر انسانی ترین انواع شکنجه ها قرار دارند. تجاوز یکی از روش های خوفناک و در عین حال رایج شکنجه میباشد. تجاوز به زندانیان باکره در زندان های ایران قبل از اعدام آنها، به صورت یک تشریفات مذهبی و با این اعتقاد صورت میگیرد که این دختران لیاقت حضور در مکانی که در بهشت از طرف پیغمبر اسلام به باکره ها تخصیص داده شده، ندارند. (۴)

بررسی سی سال گذشته قوانین جمهوری اسلامی زوال کامل حقوق زنان در عرصه های قانون، اقتصاد و امور اجتماعی- سیاسی را در ایران به روشنی نشان میدهد. سیاست تبعیض جنسی و جداسازی اجباری با شدت در همه مکان های عمومی مثل دانشگاه ها، مدارس، کارخانجات، سواحل دریا، رستوران ها، و حتی اتوبوس ها و قطارها به اجرا گذاشته میشود. آنهایی که این جرأت را دارند که به مقابله با این مقررات سخت بنیادگرایان بر خیزند خود را در معرض گرفتار شدن در اتاق های شکنجه، سیاه چال های مخفی، مقابل جوخه آتش، حلق آویز شدن و سنگسار قرار میدهند.

به این ترتیب چه جای تعجب است که زنان را در خط مقدم هر جنبش مترقی برای برابری جنسی، سکولاریسم، حقوق بشر و عدالت اجتماعی می بینیم؟ این که زنان ایرانی حامیان سرسخت جنبش کنونی سبز میباشند، مسئله پنهانی نیست. با این حال، سخنگویان جنبش سبز قادر به طرح ادبیاتی شفاف در ارتباط با نقض شدید حقوق زنان در جمهوری اسلامی نشده و مشخص نکرده اند که اگر جنبش سبز به قدرت برسد چگونه این حقوق برسمیت شناخته خواهند شد. مشابه عدم شفافیتشان در ارتباط با جنبش سکولاریسم، عدم شفافیت ادبیات آنها در موضوع برابری جنسی باعث میشود خیلی از زنان مترقی از سبز ها در کل و از رهبری آن بطور اخص فاصله بگیرند. آقای میر حسین موسوی رهبر امام خمینی و دوره به «مفروض و نمادین جنبش سبز، همچنان به رهبری کاریزماتیک اصطلاح بی نقص، طلایی و عدل خمینی چسبیده و از اذعان به این مساله خودداری میکند که این همه نقض حقوق زنان، در «عهد طلایی امام» و تحت نظارت مستقیم وی

صورت پذیرفته است.

و در نهایت، ما بایستی این را نیز در نظر بگیریم که مبارزه حول محور جنسیت در عین حال با سایر کانون های ستم نظیر طبقه، زبان، مذهب، و نژاد/قومیت نیز تداخل پیدا میکند. به عنوان نمونه، یک زن آذربایجانی، عرب، بلوچ، و یا کرد، سرکوب یکسانی را در مقایسه با یک زن فارس تحمل نمیکند و تجربه ستم جنسی برای او مشابه تجربه یک زن ستمدیده فارس نیست. یک زن غیر فارس علاوه بر اینکه به خاطر جنسیتش سرکوب میشود، بخاطر زبانش، فرهنگش و هویت انتنیکیش نیز تحت فشار قرار دارد. یک زن غیر فارس در حالیکه قربانی یک فرهنگ مردانه است، در عین حال از بی حرمتی و ظلم ناشی از داشتن یک زبان ممنوعه، یک قومیت محکوم و یک فرهنگ منفور شده در یک جامعه نژاد پرست نیز رنج میبرد؛ در صورتیکه یک زن فارس هیچ یک از ستمهای های مبتنی بر زبان و نژاد/قومیت را تجربه نمیکند.

\*طبقه اجتماعی\*

مشابه جنسیت، طبقه نیز نوع دیگری از کانون های تبعیض و در نتیجه یکی از نقاط مقاومت در جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی ایران نظامی است که از زمان تاسیسیش همواره بر اساس تبعیض عمل کرده است؛ فرصت های استخدامی و شغلی صرفاً به آنهایی که در حلقه درونی حاکمیت قرار دارند و آنهایی که به نحوی وابستگی ایدئولوژیکی شدیدی به شیعه گری و خمینی گری ابراز میکنند ارائه میگردد. در نتیجه این سیاست در ایران امروز، ثروتمندان بزرگ متشکل از عناصر محوری رژیم و ارادتمندان آن، در مقابل اکثریت جمعیت فزاینده تهیدستان و محرومان قرار میگیرند. عمیق تر شدن فاصله بین غنی و فقیر با عمیقتر شدن فاصله مناطق عمدتاً فارس نشین مرکزی کشور با حاشیه های غیر فارس، مثل نواحی بلوچستان، کردستان، ترکمنستان، آذربایجان و مناطق عرب نشین خوزستان تشدید شده است. در اینجا تداخل طبقه اجتماعی، فقر و نابرابری منطقه ای با نژاد، انتنیسیتی، زبان و مذهب بخوبی مشهود است.

درصد نسبت به سال پیش 5.1 بر اساس برآورد های متعدد، نرخ بیکاری ایرانیان معادل رشد کرده و ممکن است تا پایان سال جاری به ۲۳ درصد برسد. این روند بیشترین تاثیر را روی جوانان و فارغ التحصیلان جدید دارد بطوریکه نرخ بیکاری در میان آنان معادل ۲۰ درصد بر آورد میشود. در میان بیکاران، بیشترین درجه بیکاری را تحصیل کرده ها و زنان دارای تحصیلات بالا دارند. نرخ بیکاری ایران در رده ۱۷ جهان و در درجه اول خاورمیانه میباشد. در خود تهران به تنهایی تعداد افراد بیکار ۰۸۰ هزار نفر تخمین زده میشود.

مشابه خیلی از کشورهای جهان سوم، حکومت ایران بزرگترین کارفرمای کشور است. بیشتر کارکنان ایرانی که توسط حکومت استخدام شده اند در وزارت آموزش، بهداشت،

کشاورزی، صنعت نفت، ارتش و همچنین ارگان های عقیدتی/سرکوب کننده مثل سپاه پاسداران انقلاب، جهاد سازندگی و بسیج کار میکنند. با در نظر گرفتن این مسأله، در شرایطی که کارفرما یک حکومت ایدئولوژیک میباشد، غیر ممکن بودن کار تشکیل اتحادیه های کارگری، فعالیت های سیاسی و پیشرو قابل درک خواهد بود. البته این بدان معنی نیست که تلاش برای عدالت اجتماعی و اقتصادی در بین کارگران وجود ندارد؛ صحبت اینجا است که چنین تلاش هایی به شدت سازمان نیافته و پراکنده میباشند.

به دلیل موقعیت شغلی و شرایط بخرنج اقتصادی- اجتماعی، برای کارگران و برای کارکنان دولت به مراتب دشوار میباشد که بین خود همبستگی برقرار کنند و دست به مبارزه طبقاتی بزنند. و اینجاست که جنبش سبز میتواند پیشقدم شود تا قهرمان آرمان های کارگران و مسائل مناطق محروم گردد. با این حال، سبزها این کار را -انجام ندادند و در نتیجه نتوانستند از منابع و نیروهای سازنده این جمعیت عظیم کم کاران، بیکاران، کارگران فصلی و کارگران مهاجر داخلی، آنهایی که بصورت میلیونی از مناطق به فلاکت نشسته غیر فارس کشور برای کار به مناطق فارس نشین در مرکز آمده اند- بهره برداری کنند.

واضح است که هر نوع تحلیل منطقی از فشار و مبارزه طبقاتی در جامعه ایران بایستی تداخلات طبقه با جنسیت، نژاد/قومیت، زبان، و محل یا منطقه تولد را مورد توجه قرار دهد. در قسمت بعدی توضیح مختصری در مورد ستم مبتنی بر انتنسیستی، نژاد و زبان در ایران ارائه خواهم داد.

#### \*نژاد/قومیت و زبان\*

در ابتدا مهم است توجه کنیم که مشخصات تعیین کننده جایی که امروز ایران خوانده میشود، پلورالیزم انتنیکی، تفاوت و چند گونه گی است. در طول قرن ها مردمانی با ریشه های انتنیکی گوناگون، نظیر اجداد ترکهای آذربایجانی کنونی، کردها، بلوچ ها، ترکمنها، عربها، لرها، گیلک ها، مازندرانی ها، فارس ها و دیگران در ایران زندگی کرده اند. تاریخ تمدن سرزمینی که اینک بنام ایران خوانده میشود به ۶۰۰۰ سال پیش بر میگردد. اسناد باستانشناسی/زبانشناسی موجود نشان میدهند که مشخصه این سرزمین از ابتدا داشتن اشکال قوی از گوناگونی انتنیکی، زبانی و فرهنگی بوده است.

تا سال ۱۹۲۵ این کشور بر اساس نوعی از سیستم کنفدراسیون سنتی اداره میشد که در آن تمام گروه های انتنیکی از آزادی استفاده و توسعه زبان، آداب و رسوم، فرهنگ و هویت خود برخوردار بودند. با به قدرت رسیدن حکومت پهلوی در سال ۱۹۲۵، جریان طبیعی تکثر انتنیکی و زبانی به ناگهان متوقف شد و یک پروسه تک فرهنگی و تک زبانی شروع گردید که تا به امروز ادامه دارد. هدف این پروسه این بوده که زبان،

تاریخ، فرهنگ و هویت اقلیت فارس را به صورت تنها زبان، تاریخ، فرهنگ و هویت معتبر همه ساکنان ایران معرفی کند. نیازی به گفتن نیست که ایده های غربی آریائیسیم، شرق شناسی و تاریخ نگاری شرق شناسان غربی به صورت قابل توجهی به این پروسه گمراه کننده و به شدت نژادپرستانه، یاری رسانده اند.

علیرغم اینکه تاریخ نگاری شرقشناسان غربی ایران را معادل سرزمین فارس ها و ایرانی را معادل فارس به حساب آورده است، با اینحال هیچ وقت نه در گذشته و نه در حال حاضر یک گروه ائتتیکی بصورت قطعی از نظر عددی اکثریت جمعیت را در این کشور تشکیل نداده است. تداوم ایدئولوژی ناسیونالیسم فارس مانع آن شده است که یک آمارگیری ملی و سراسری به صورت درست و علمی آن انجام شود، آمارگیری که شامل سؤالاتی درباره ملیت، وابستگی ائتتیکی و مهمتر از همه، زبان باشد. با اینکه ایران یکی از کشورهای جهان است که بیشترین تنوع ائتتیکی، فرهنگی و زبانی را داراست، هیچ بخشی در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی ایران وجود ندارد که به موضوعات مانند مرادفات ائتتیکی/نژادی، مطالعات جوامع چند فرهنگی، چند زبانی و ارتباطات بین فرهنگی در کشور به پردازد. در این رابطه، ایده «گفتگوی بین تمدنها» مطرح شده توسط رئیس جمهور سابق محمد خاتمی، مورد انتقاد مکرر جوامع غیر فارس قرار گرفته است؛ بر این اساس که آقای خاتمی به جای راه انداختن گفتگوی جهانی، می بایست نخست زمینه گفتگو بین گروه های ائتتیکی گوناگون در ایران را برقرار می کرد.

به این ترتیب، ایدئولوژی ملی گرایانه مسلط فارس با پنهان شدن زیر مفاهیمی نظیر ایران، ایرانیت، و ملی گرایی ایرانی، این کشور را به دو اردوگاه فارس ها و دیگران غیر فارس تقسیم کرده، که نتیجه فاجعه بار آن در واقع از هم پاشیدگی مرگبار حقوق بشر، دموکراسی، پلورالیسم و تکثر در کشور بوده است.

تنها چند ماه پیش در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۹، وزیر آموزش ایران آقای حمید رضا حاجی بابائی اعتراف کرد که ۷۰ درصد دانش آموزان ایرانی دو زبانه هستند. این بدان معنی است که فارسی زبان مادری تنها ۳۰ درصد دانش آموزان ایرانی است. به عبارت بدون توجه به این حقیقت، حکومت ایران دیگر ۷۰ درصد جمعیت ایران غیر فارس هستند همراه با اکثریت روشنفکران فارس، دانشگاهیان، و حتی فعالان سیاسی همچنان به بی اعتنا بودن به تنوع غنی ائتتیکی، نژادی و زبانی کشور ادامه می دهند. چنین بی توجهی مطلق به تنوع و تکثر، متأسفانه شامل جنبش سبز نیز می گردد. اگر چند اشاره زیر لبی «احترام به تیره ها و اقوام مختلف» را استثناء کنیم، جنبش سبز هیچ بحثی اساسی از خصوصیت چند ملیتی، چند فرهنگی و چند زبانی کشور ندارد. با این حساب آیا تعجبی دارد که اصلی ترین ملیت های غیر فارس کشور جنبش سبز را با سکوت همراهی کردند؟ چرا نباید چنین می کردند؟ چرا یک ترک آذربایجانی، یک کرد، یک ترکمن، یک بلوچ و یا یک عرب اهوازی زندگی خودش را فدا کند تا یک رهبری و یا یک

رژیم انحصارگرا و نژادپرست جایگزین دیگری شود؟ اگر جنبش سبز هم اکنون قادر نیست موضوعات حیاتی از قبیل فدرالیسم، چند فرهنگی، و چند زبانی را بصورت شفاف مورد بحث قرار دهد، چه تضمینی وجود دارد که این مهم را پس از رسیدن به قدرت انجام خواهد داد؟

\*چهار کانون عمده ستم\*

به منظور ارائه یک تصویر کامل از حرکت‌های اجتماعی متعدد و کانون‌های مقاومت در ایران، قبلاً لازم است که تصویر کاملتری از نابرابری اجتماعی در جامعه ایران داشته باشیم. در این ارتباط می‌خواهم به چهار کانون فشار که محور هر تحلیل مترقی از حقوق بشر و عدالت اجتماعی در مفهوم ایرانی است، بپردازم

- ۱) تبعیض بر اساس طبقه و جنسیت، ۲) تبعیض بر اساس نژاد/قومیت/فرهنگ و زبان، ۳) تبعیض بر اساس گرایش‌های جنسی، معلولیت، سن، جنس و سایر مشخصه‌های تفاوت، ۴) سرچشمه سلطه و طبیعت متداخل سیستم‌های ستم

روشن است که هر یک از این دسته‌ها حاوی زمینه‌های وسیع اطلاعاتی است و شاید چنین تصور شود که دسته‌بندی آنها به این صورت روش مناسبی نباشد. با اینحال، لازم است به این توجه کرد که قصد من در اینجا ارائه تحلیل آنتولوژیکی وجودشناسانه در ارتباط با سرشت و طرز عمل هر دسته – مثل طبقه اجتماعی (یا جنسیت) – نیست. هدف من در اینجا نشان دادن این است که چگونه و چرا در ادبیات غالب و حاکم ایران، از جمله در مباحث جنبش سبز که نابرابری اجتماعی در ایران را توضیح می‌دهند، برخی از این دسته‌ها را مطرح کرده و برخی را انکار می‌کنند.

از این زاویه، خوبی می‌توان درک کرد که در جریان شناساندن تحلیلی این کانون‌های فشار و ستم، قراردادن طبقه اجتماعی و جنسیت در یک کاتگوری امکان‌پذیر می‌شود، از آن رو که این دو تهدیدی بر علیه آنچه که امنیت ملی و یا تمامیت ارضی «تعبیر می‌شود، محسوب نمی‌شوند. لازم به تاکید است که «امنیت ملی» و «تمامیت ارضی» دو حربه مهمی هستند که ملی‌گرایان فارس در امر منحرف کردن مباحث مرتبط با عدالت اجتماعی و حقوق بشر در ایران به کار می‌گیرند.

و «با اینکه چپ مترقی و انترناسیونالیست در نگاه کلی به حد کافی با برچسب «خانن بیگانه» روبرو شده است، با اینحال در سال‌های اخیر بخصوص پس از پایان دوره جنگ سرد، طرح مباحث استثمار طبقاتی و فشار بر مبنای طبقه، آزادتر و همراه با ریسک کمتری شده است. در عین حالیکه طبقه و جنسیت، دومورد مهم از کانون‌های فشار و تبعیض در ایران معاصر محسوب می‌شوند، اما دارای تضاد آشتی‌ناپذیر با ملی‌گرایان متدولوژی فارس که از سال‌های اول ۱۹۲۰ در ایران رایج شده است، نمی‌باشند



ناسیونالیسم که نحوه تحلیل اجتماعی-علمی فرهیختگان و روشنفکران ایران را هدایت میکند، مباحث طبقه و جنسیت را به صورت تعارض در مقابل ساختار تصویری ملت، سرزمین مادری، ملت-کشور، و مرزهای آن نمی بیند، در حالیکه هر گونه بحث در مورد ملیت -ها و ائتتیک/فرهنگ/زبان های متعدد ایران به طور ذاتی خطر فوق العاده ای به ملت کشور محسوب شده و از این جهت موضوعاتی خطرناک، غیر ضروری و ممنوع برای بررسی به حساب می آیند.

در حالیکه ستم طبقاتی و جنسیتی توجهات قابل ملاحظه ای بخصوص در سالهای اخیر دریافت کرده است، ستم نژادی/ائتتیک/زبانی نه تنها توجهی که سزاوار آنست را دریافت نکرده است، بلکه هنوز هم بصورت یک موضوع ممنوعه و تابو برای خیلی از فعالان حقوق بشر، روشنفکران و دانشگاهیان باقی مانده است. علیرغم همه فعالیت های اجتماعی و سیاسی که در بخشهایی از جوامع ائتتیک/زبانی سراسر ایران در حال گسترش است، ادبیات غالب/حاکم همچنان به کار برچسب زدن به فعالان این جوامع با عناوینی نظیر خائن، اجنبی، عامل اسرائیل و آمریکا و کشورهای دیگر ادامه میدهد.

در همین حال، محرومیت و فشار بر اساس گرایشات جنسی، سن، توانایی/معلولیت و جثه به ندرت در مباحث حقوق بشر ایرانیان ذکر میشوند. شاید یک دلیل اصلی برای این مسامحه ناشی از پیچیدگی نقشی هست که جسم/تن/بدن در محیط سنتی و مبتنی بر رسوم غالب ایرانیان ایفا مینماید. این نگرش غالب و حاکم هیچوقت قادر نبوده که جایگاه تن را بمنزله نقطه نهایی تجاوزات و سلب حقوق و آزادی ها تبیین کند. در واقع ایدئولوژی حاکم ناسیونالیستی همواره سعی کرده است توجه ها را از تن و حقوق «نهایی آن به سمت گفتمان ملت-کشوری و مباحث مربوط به «امنیت ملی و تمامیت ارضی سوق دهد- دو اصل بنیادین که مرزهای آنان همیشه توسط روشنفکران غالب و مبلغان فرهنگ و زبان مسلط تعریف میشوند

به همین روال، مبحث معلولیت و ارتباط آن با حقوق بشر هیچوقت به فرهنگ لغات حقوق و آزادی ها در ایران داخل نشده است. در حالیکه در آمریکای شمالی و اروپا حداقل یک تاریخ یک صد ساله مبارزه گفتمانی و عملی پشت مفهوم معلولیت قرار دارد، معلولیت در ایران هنوز یک منبع اصلی تغذیه برای کمدین ها و طنزسرایان است. سریال کمدی فوق العاده محبوب «صمد آقا» نمونه ای درخشان از این دست است که تهیه کننده آن پرویز صیاد در مصاحبه ای فاش کرد که تمام نمایش بر اساس زندگی فردی دارای معلولیت ذهنی و جسمی بوده است که در همسایگی آقای صیاد زندگی می کرده است.

در سالهای اخیر بخصوص پس از جنگ ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰، تغییری در ارتباط با موضوع معلولیت و بطور کلی معلول بودن، بوجود آمده است. ضمن اینکه سربازان معلول جنگ هشت ساله با عراق بالاترین حد احترام را داشته و به عنوان شهدای زنده تکریم

میشوند، اما این احترام به آنها از یک درک مدرن از حقوق معلولین نشأت نمی‌گیرد. بر عکس، این نگاه عمیقاً ریشه در ایدئولوژی ناسیونالیستی داشته و بر مبنای متدولوژی ناسیونالیسم تعریف میشود: جانبازی در راه میهن، دفاع از آب و خاک، شرف ملی و غیره. طرز رفتار احترام آمیز با معلولین جنگ به این معنی نیست که معلولیت جایگاهی در تبیین جریان قدرت و سلطه یافته است. در واقع، این گونه رفتار باعث «معلولین» طبیعی: برقراری نوعی سلسله مراتب در میان خود جامعه معلولین شده است جنگی «به درجات» موقعیت همیشه فرودستانه شان را همچنان حفظ کرده اند و معلولین جانباز، ایثارگر و شهدای زنده رسانیده شده اند. مثل همیشه، آنچه در این میان دیده نمی‌شود صدای خود معلولین برای تبیین شرایط خود آنها و طرح مباحث مربوط به حق تعیین سرنوشت معلولین توسط خود معلولین است.

در ارتباط با موضوعات جنسیت و ترانس سکسوالیتی حکومت اسلامی منابع مالی لازم را برای هزینه های درمان/جراحی افرادی که مایلند تغییر جنسیت بدهند تأمین میکند. با این حال این عمل به ظاهر سخاوتمندانه، به خاطر احترام به حقوق جنسی اشخاص و نوع تمایلات آنها انجام نمی‌گیرد. بر عکس، این کمک مالی برای «درمان» چیزی که ناهنجاری»، «کمبود»، و «بیماری» تعریف می‌شود، از سوی صاحبان قدرت و «به صورت حکومت پرداخت می‌شود. اینجا نیز، چیزی که مطرح نیست، صدای همجنسگرایان، لژیون ها، دو جنس گراها، ترانسها و سایر دگرباشان جنسی متفاوت و نیز صدای کامیونیتی آنها برای احقاق حقوق هویتی و انسانی شان است، آنگونه که برای دو گروه جنسیتی مسلط فراهم است.

حکومت اسلامی برای کنترل و تنبیه جسم/تن، تمام اشکال مکانیزم های تنبیه را از شکنجه جسمی و روانی گرفته تا روش های تنبیهی گوناگون انجام میدهد. این رژیم تن را به مثابه نقطه نهائی تعرض خود مورد استفاده قرار میدهد. روشن ترین نمود این در آن است که حکومت حتی اندازه و شکل سنگ هائی را که در مجازات سنگسار بایستی بکار گرفته شوند مشخص میسازد. بنا به ماده ۱۰۴ قانون مجازات جمهوری اسلامی در جریان سنگسار، سنگ ها نباید به آن اندازه بزرگ باشند که شخص به محض اصابت «یک یا دو سنگ بمیرد، و نبایستی آنقدر کوچک باشند که نتوان به آن سنگ اطلاق کرد.» خصوصیت عجیب این نوع مجازات عبارت از وحشیت فوق العاده برای تحمیل حد اکثر درد بر جسم قربانی است. این نوع تنبیه جسمی همراه با سایر اشکال و مکانیزم های نرمال سازی است که اساسی ترین وظیفه اش تعیم و تربیت شخص به صورتی است که حکومت آنرا «انسان اسلامی مطلوب» میخواند.

به این ترتیب، در نهایت همیشه این تن است که در جمهوری اسلامی ایران مورد تعرض و تبعیض قرار میگیرد. این تن است که از حق دسترسی به منابع، به حقوق و آزادی ها محروم میگردد. وقتی مسأله به جنسیت مربوط میشود، این حقوق جنسی و تمایلات جسمی است که نقض میشوند و وقتی مسأله به فشار مبتنی بر جنسیت بر میگردد، این جسم است

که از نظر اجتماعی بازسازی میشود و جنسیت آن در درون روابط قدرت و سلطه تعریف میگردد. و وقتی مسأله به زبان و ستم‌زبانی بر میگردد، این زبان، ابزار سخن گفتن و روش‌های ارتباطی در تن است که ممنوع میشود، مثله میشود و فلج میگردد.

با این حال، تن عنصری انتزاعی، مجرد و تهی از ابعاد مشترک و موجودیت اجتماعی نیست. تن در خلأ وجود ندارد و خارج از اجتماع نمی‌باشد. جسم در معرض ارتباطات قدرتی قرار دارد که ریشه در جامعه و فرهنگ دارند و مفهوم اجتماعی تن را توصیف میکنند. جسم به عنوان نقطه‌نهایی تعرض نمیتواند خارج از مفهوم اجتماعی، خارج از رابطه قدرت و سلطه مورد مطالعه قرار گیرد و به این دلیل لازم است که برای درک خشونت بر علیه تن، حقوق جسمی و حقوق انسانی- حقوق بشر- از منظری کلی و کلیت‌گرایانه مورد تحلیل قرار گیرد.

علاوه بر این، درک مفهوم آنچه که به «سرچشمه سلطه» موسوم است نیز در اینجا ضروری میباشد. سرچشمه و منبع سلطه نوعی برخورد با مسأله میباشد که موضوعاتی حول ، اینترسکشنالیتی (transsectionality) محور ترانس سکشنالیتی ، و طبیعت متداخل سیستم‌های فشار و ستم را بطور کامل در نظر (intersectionality) می‌گیرد. این سیستم‌ها شامل حوزه‌هایی از قبیل نژاد/انتنیسیته، طبقه، جنسیت، گرایش‌های جنسی، زبان، مذهب، جغرافیا، شهروندی، و نظایر اینها میباشند. بدین ترتیب ضروری است که خصوصیت تداخلی و به هم پیوستگی سیستم‌های ستم را که محتملاً جسم در معرض آنها قرار دارد تشخیص و به آنها اذعان نمود. من معتقدم که اگر روی ماتریکس و سرچشمه سلطه تأکید شود و اگر بر روی دیدگاه زیردستان و آنهایی که در حاشیه قرار گرفته‌اند، تمرکز شود مسائل حول حقوق بشر با عمق بیشتر و به شکل جامع‌تری فهمیده می‌شوند.

متأسفانه در تحلیلهای خیلی از دانشگاهیان و روشنفکران ایرانی این نوع برخورد آنان پدیده طبقه را مجزا از نژاد/قومیت و جامع‌نگر و کلیت‌گرا وجود ندارد جنسیت مطالعه میکنند و بدون بررسی این که جنسیت وابسته به چه نژاد/قومیت و آشکار است که عدم توجه به تداخل و بهم طبقه اجتماعی است جنسیت را تحلیل میکنند پیوستگی ذاتی سیستم‌های ستم، یک کمبود اساسی در مباحث جاری حول عدالت اجتماعی و حرکات اجتماعی متعدد میباشد. اگر ما نیاز و لزوم همبستگی را می‌فهمیم، بایستی در عین حال اهمیت نقش تکثر را نه فقط برای انتنیک‌ها و زبان‌ها بلکه برای فشارها، به حاشیه‌راندن‌ها و تبعیض‌ها نیز درک کنیم و مشخص کنیم که اینها چگونه به همدیگر پیوند خورده‌اند.

\*نتیجه\*

و یا به تعبیر اسپواک (مشابه همه محیط‌هایی که به بالای متدولوژی ناسیونالیسم

ناسیونال- فاشیسم») مبتلا شده اند، ضرورت تاکید بر آزادی بیان، گفتگو و چند صدائی در محیط ایران نمیتواند دست کم گرفته شود. بر این اساس مایلیم در اینجا به اهمیت لزوم گفتگوی باز و شفاف تأکید کنم، گفتگویی که شخص در آن از گفتن حقیقت به طرف مقابل که در قدرت است، ترسی ندارد. گفتگویی که افکار عقب مانده و متحجر پیرامون مقولاتی مانند «نژاد آریایی»، تک زبانی، تک فرهنگی، نرمالیت جنسی، نژادپرستی، تبعیض علیه معلولین، تبعیض بر اساس گرایش جنسی و غیره را با جسارت/به چالش میکشد. این امر نیازمند عبور از خطوط قرمز است، نه فقط در مورد نژاد قومیت، جنسیت، طبقه و گرایش جنسی، بلکه در نحوه تفکر و عمل فردی. این گفتگو بایستی با هدف جایگزین کردن متدولوژی ناسیونال/فاشیستی موجود با درکی که از حقوق بشر و آزادی ها در دنیای کنونی مطرح میباشد، صورت بگیرد. ما به عنوان علمای علوم اجتماعی، روشنفکران، محققان، و فعالان لازم است که خمیر مایه مجموعه ای از تئوری ها، روش ها و ابزار ادراکی را که در دنیای معاصر مورد استفاده هستند، به کار گیریم و با کمک آنها نگرشهای ناسیونال-فاشیستی حاکم را به چالش بکشیم. برای مثال، در این زمینه می توان از نظرگاهها، تئوریها و متدولوژیهای تحلیل) زیر مدد گرفت: تئوریهای ضد استعماری و پسا استعماری، ساب آلترنیتی، (افرادی که از نظر اجتماعی، سیاسی و جغرافیائی خارج از ساختار قدرت مسلط هستند پداگوژی انتقادی، مطالعات شرق شناسانه، مطالعات در خصوص گئی/لزبین/دیگرباشان جنسی، مطالعات اساسی در مورد معلولیت، فمینیسم و تئوری فمینیستی، تئوری و عمل ضد نژاد پرستی، نظریه های چند فرهنگی، چند زبانی، و آموزش بدون تبعیض و غیره

نیازی به گفتن نیست که دیاسپورای ایرانی و روشنفکران مرتبط با دیاسپورا میتوانند نقشی هدایت کننده در بوجود آوردن این گفتگو و بسط دادن آن به دایره بزرگتر و وسیعتری از مخاطبان را به عهده گیرند

\*:پی نوشتها\*

1. Asgharzadeh, A. (2007). *Iran and the Challenge of Diversity: Aryanist Racism, Islamic Fundamentalism, and Democratic Struggles*. New York: Palgrave Macmillan.
2. See also: Asgharzadeh, A. (2008). "Secular Humanism and Education: Reimagining Democratic Possibilities in a Middle Eastern Context." In Carr, P.R. and D.E. Lund (Eds.). *Doing Democracy: Striving for Political Literacy and Social Justice*. (pp. 177-194). New York: Peter Lang.
3. Sanasarian, E. (1983). *The Women's rights movement in Iran: Mutiny,*

- appeasement,  
and repression from 1900 to Khomeini (p. 134). New York: Prager  
Publishers.
4. Hendessi, M. (1990). Armed angels: Women in Iran (p.16). London:  
Zed  
Books.

دکتر علیرضا اصغرزاده\*، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه یورک در تورنتوی \* \*\*  
کانادا، تحصیلات تکمیلی خود را در فلسفه، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در دانشگاه  
Iran) «ایران و چالش گوناگونی»ها» توروئو به پایان رسانده است. کتاب وی با نام  
and the Challenge of Diversity) بررسی که مشخصا به بررسی (Iran  
علمی پدیده نژادپرستی بر علیه اتنیک‌های غیرفارس در جامعه ایران پرداخته است  
دکتر اصغرزاده همچنین یکی از مؤلفان کتاب «تحصیل و تفاوت در آفریقا» و مؤلف  
مقالات متعددی در زمینه ایران، آذربایجان، خاورمیانه، تئوری‌های جامعه‌شناسی،  
زبان، پداگوژی و غیره می‌باشد که در نشریات علمی و آکادمیک به چاپ رسیده اند

روزهای ۲۹ و ۳۰ ژوئن ۲۰۱۰، شهر رم و پارلمان ایتالیا میزبان شرکت کنندگان \*\*\*\*  
کنفرانس دو روزه \* «کلید گفتگو و همکاری جنبشهای دموکراتیک در ایران»\* بود که  
توسط سازمان ملتهای بدون نماینده (یوان پی او) با همکاری حزب رادیکال ضد خشونت  
ایتالیا ترتیب داده شده بود. این همایش دو روزه، سناتورها، نمایندگان پارلمان  
ایتالیا و نمایندگان از جوامع ترک آذربایجانی، عرب، فارس، کرد و بلوچ را گرد  
هم آورد. سخنرانان کنفرانس رم که متشکل از فعالان مدافع حقوق بشر، فعالان جامعه  
مدنی، اساتید دانشگاه و کارشناسان مسائل بین الملل بودند، در خصوص ساختار جامعه  
ایران و راهکارهای ضروری برای رسیدن به دموکراسی در یک جامعه چند فرهنگی به بحث  
و تبادل نظر پرداختند

--

[www.azdemokrasi.wordpress.com](http://www.azdemokrasi.wordpress.com)

[www.azdemokrasi.blogfa.com](http://www.azdemokrasi.blogfa.com)

[www.azdemocracy.wordpress.com](http://www.azdemocracy.wordpress.com)

With best regards-Azarbaijanis Democracy Institute

سایغیلار ایله - آذربایجان دموکراسی اوجاغی

Saygilar ile - Azerbaijan Demokrasi Ocagi

با احترام - کانون دموکراسی آذربایجان

--

--

[www.azdemokrasi.wordpress.com](http://www.azdemokrasi.wordpress.com)

[www.azdemokrasi.blogfa.com](http://www.azdemokrasi.blogfa.com)

[www.azdemocracy.wordpress.com](http://www.azdemocracy.wordpress.com)

With best regards-Azarbaijanis Democracy Institute

سایغیلار ایله - آذربایجان دموکراسی اوجاغی

Saygilar ile - Azerbaijan Demokrasi Ocagi

با احترام - کانون دموکراسی آذربایجان